

مزاری؛ وجودی معنادار و معنابخش



عزیز رویش

و همه چیز را از نو تعریف کرد و از نو معنا کرد. وقتی مزاری کابل آمد، در نیمه اول ماه ثور ۱۳۷۱، عکسی از او با لنگی شلخته و پلخته روی دیوارهای کابل نصب شد. این کار سلیقه چه کسی بود و هدف کسی و کسانی که این عکس را از میان صدها عکس او انتخاب و چاپ کرده بودند، چه بود، نمی دانم. حداقل من نمی دانم؛ اما همان عکس، نشان ورود مزاری به کابل بود. عکس زیبایی نبود. یک رنگ یا دو رنگ بیشتر

مزاری، عبدالعلی، بابه، رهبر، پیشوا، شهید، حجت الاسلام، دبیرکل، نصری، وحدتی، مسلمان، شیعه، ولایت فقیه، جنگ جو، مفسد، جنایت کار، عصاره مقاومت یک قوم، صدای انسانیت یک جامعه... تا هر چه می خواهیم برایش اسم بگذاریم، برایش وصف و صفت و تشبیه به کار بریم،... بالاخره، همه، به هر حال، به یک «وجود» دلالت می کند: وجودی که در مقایسه و رابطه و نسبت با هر «وجود» دیگر، «استقلال» و «بودن» و «فرد»یت خود را تثبیت کرد و گفت در میان همه «وجود»های اطراف و ماحول خود، یک «وجود» است و کسی نمی تواند این «بودن»ش را نادیده گیرد.

برای من مزاری، از همین نقطه شروع می شود. درست از همین نقطه: «وجود معنادار» و «وجود معنابخش». معنادار بود، برای این که نشان داد که چه هست و چه اثر دارد و چه به درد می خورد. معنابخش بود، برای این که هر چیز را از نو، بر اساس «خواست»ی که داشت، معنا کرد و گفت چه هست، چه اثر دارد و چه به درد می خورد. مزاری، آخوند، هزاره، روشن فکر، مجاهد، جنگ، مبارزه، اسلام، شیعه، امام علی، شفیع، جوالی، جرم، امیرعبدالرحمان و رابطه هزاره و پشتون، تاجیک، ازبیک، کمونیست و خداپرست، زن و مرد، قلم و سخن، عبادت و تفنگ، کشتن و دوست داشتن

”

خواستیم که در کنار شما، خونم این جا بریزد
و در کنار شما کشته شوم. خارج از کنار شما،
هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد.

“

”

هزاره بعد از مزاری، فرزند مزاری است. مزاری هم پدر و هم مادر هزاره بعد از خود است. درست همان داستان نمادین «اب، و ابن و ام»! همان روح القدس. همان عیسی. هم خدا بود، هم فرزند خدا بود، هم دستیار و شریک خدا در آغاز یک انسان، یک پیامبر، یک روح تاریخ‌ساز. همه، نشان از یک «وجود» برای زادن یک «فرزند» به نام «هزاره».

“

منفرد» به معنای نفی هیچ «وجود» دیگر نیست. هر کسی برای خود کسی بود. نان می‌خورد، روی دو پا راه می‌رفت، سخن می‌گفت، تصمیم می‌گرفت و عمل می‌کرد. مزاری هم در میان همه یک «وجود» بود. مزاری با همین بودن خود، به یک محک و معیار تبدیل شد. در طول دو سال و ده ماه، از ثور ۱۳۷۱ تا حوت ۱۳۷۳، همه چیز در اطراف و ماحول مزاری فرو ریخت و همه چیز از نو سازمان یافت. خلقی و پرچمی، شعله‌ای و حرکتی، سپاهی و نصری، ملا و روشن‌فکر و باسواد و بی‌سواد. مزاری کسی را دست نزد؛ اما چون نقطه‌ای بود از یک «وجود معنادار و معنابخش»، همه چیز در او آدرس یافتند و با او تعریف شدند و در او از پوسته و نقابی که به حق و ناحق روی خود کشیده بودند، بیرون آمدند.

هزاره بعد از مزاری، فرزند مزاری است. مزاری هم پدر و هم مادر هزاره بعد از خود است. درست همان داستان نمادین «اب، و ابن و ام»! همان روح القدس. همان عیسی. هم خدا بود، هم فرزند خدا بود، هم دستیار و شریک خدا در آغاز یک انسان، یک پیامبر، یک روح تاریخ‌ساز. همه، نشان از یک «وجود» برای زادن یک «فرزند» به نام «هزاره».

اگر بخواهم شهادت بدهم، می‌گویم که مزاری دو سال و ده ماه، از لحظه ورود به کابل، تا لحظه رفتن از کابل، نطفه هزاره را در بطن خود حمل کرد. این نطفه را از تاریخ گرفته بود، از کتاب‌هایی که خوانده بود، از شخصیت‌هایی که دیده بود، از تجربه‌هایی که با آنها زیسته بود، از تأمل‌های تلخ و زهرآلود با خود، با پدر و مادر، دوستان و همراهان خود، از زندان، از آوارگی، از دوران عسکری، از بلخی، از مبلغ... از چه کسی، نمی‌دانم. اصلاً مهم نیست که این نطفه را از یکی گرفته

نداشت. تنها چشمانش را می‌شد نشانی کرد و خطی را که از چشمانش به یک سمت نامعلوم کشانده می‌شد. موتر والگا، از نوع روسی برایش تهیه شده بود. با همان والگا این طرف و آن طرف می‌رفت. سخنش به دل کسی چنگ نمی‌زد. آیه قرآن یا حدیث را درست تلفظ نمی‌کرد و کلمات را شکسته و ریخته، هزارگی، ایرانی، کابلی، ملایی و به گونه‌ای تلفظ می‌کرد که خاص خودش بود: «بلدی مجددی گفتوم که...»؛ «مسعود باید بوفامه که...»؛ «دای خانی مشترک هر کس حق دارد»؛ «ما وحدت ملی را در افغانستان یک اصل می‌دانیم.»؛ «... لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»؛ «در ای خانی مشترک هزاره بودن دیگه ننگ نباشد»؛ «... دهر صورتش ما در این جا هستیم.»؛ «اگه یک مرد در بین هزاره مانده باشد، باید این مسئله را جبران کند.»؛ «ای شکست پیش آمد. این مهم نیست. یک روز آدم در جنگ شکست موخوره، روزی دیگه پیروز می‌شه. مهم ارادی یک ملت، مصمم بودن یک ملت، برای دفاع از حیثیتش است.»؛ «اگر مردم ما ارادی خودره از دست داده باشن، این تباهیست.»؛ «ما مظلومان تاریخ بودیم. ما نمی‌خواستیم به مردم ظلم کنیم. ما می‌خواستیم از زیر بار ظلم بیرون بیاییم.»؛ «بلدی جنرال دوستم گفتوم که اگه این‌ها دست از شرارت نکشیدند، قد اسکات بزن»؛ «وقتی شما مردم تصمیم گرفتین که از سرنوشت خود دفاع کنین، از هر جای لشکر کشیدند، مرده پس بردند»؛ «خواستیم که در کنار شما، خونم این جا بریزد و در کنار شما کشته شوم. خارج از کنار شما، هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد.»؛ «خیال خود خو کده که رفت و پیش ربانی گفت خانی شما آباد که ما را پناه دادین...»!

شهید مزاری همه چیز را معنا کرد. از نو معنا کرد و گفت او هم این جا کسی است و کسی نمی‌تواند «بودن» معنادار و معنابخش او را نادیده بگیرد. با همین معناداری و معنابخشی بود که مزاری، گلبدین و دوستم را کنار هم آورد و داستان‌شان را روی هم گذاشت و حادثه‌ای باورنکردنی از جنس یازدهم جدی ۱۳۷۲ را پدید آورد. با همین معناداری و معنابخشی بود که جایگاه شیخ آصف محسنی، سید ابوالحسن فاضل، سید جاوید، داکتر نجیب، ربانی، سیاف، نصیر، شفق، حاجی احمدی، ضابط اکبر قاسمی، صادق سیاه و محمد اکبری را باز تعریف کرد... و این نقطه آغاز «مزاری» به عنوان یک «وجود» برای من، برای هزاره، برای تاریخ است.

تأکید بر وجود «مزاری» به عنوان یک «وجود مستقل و

بود یا از چند تا یا از همه. او پذیرنده بود؛ همان که در «امپاورمنت» به نام «نقش بنیادی پذیرنده قدرت» (Fun-damental Role of Recipient of Power) یاد می‌شود. این نطفه را او گرفت و در زهدان خود حمل کرد و وقتی در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ آن را زایید، خود، به اصطلاح هزاره‌ها، «سر زارفت». طفل هزاره، طفلی که پدرش در تاریخ گم شده بود و مادرش در هنگام زاییدن او جان داد، تنها و بی‌کس، روی دشت، زیر آسمانی که تنها چشمان خدا را شاهد می‌گرفت، اولین جیغ «وجود» و «بودن» خود در تاریخ را بیرون کشید: جیغ هزاره.

دقت کنیم. این جیغ، جیغ هزاره بود. تنها «امروز ما» یا «عصری برای عدالت» یا «گلبانگ» یا «رسا»، یا «قرغنه»، یا «شفیع» یا «نصیر»، یا «داوود سرخوش» نبود، جیغ هزاره بود. دای فولادی در «قبله خون» نوشت که «به هر در می‌زنم، به هر صدا گوش می‌دهم، به هر چهره می‌نگرم... مزاری نیست»، این بازتاب جست‌وجوی یک طفل بی‌مادر، در لحظه تنهایی، در هجوم دیو و دد و نامرد و مردار خوار... در هیاهوی گریه و بی‌تابی و ماتم یک خلق، بازتاب بی‌قراری و اضطراب یک طفل تازه به دنیا آمده بود: هزاره.

هزاره، بعد از مزاری، تا امروز سرگردان است. هنوز هم به دنبال آن چهره می‌شود. به دنبال آن دست، آن آغوش، آن بطن، آن پناه‌گاه. هزاره، در حسرت از دست دادن مزاری، محتاط شد، چشم‌سوخته شد، حس پنهان گناه در برابر مزاری، هنوز هم هزاره را آزار می‌دهد. قصه «اسطوره شکسته»، «دانش‌نامه»، «کشکول»، «پوچاق خربوزه»، «کش و فش»، «بوریا» و «ستاره»، «۲۲ عقرب»، «جنبش روشنایی»، «۱۱ ثور»، «۲ اسد»، «رهبر خردمند» و همه از یک جنس‌اند. همه بازتاب سرگردانی هزاره‌اند. وقتی چند درجن دانش‌مند، مانند ماکیان گُرک، پشت خود را شش هفت سال به خاک می‌مالند تا نطفه بگیرند و یک تخم بگذارند و بعد با قُدُود خود دنیا را کر کنند یا به غم پاک کردن پخل برجامانده آن شرمنده و خجل لای خس و خاشاک سرگردان شوند، حسرت گم‌کردن مزاری را جار می‌زنند.

هزاره، به دنبال مزاری است و هنوز باور نکرده است که

”

هزاره، به دنبال مزاری است و هنوز باور نکرده است که آن «دولت مستعجل»، آن ستاره دم صبح، چه دیر آمد و چه خوش درخشید و چه زود رفت. هزاره به هر کسی، به هر چهره‌ای، با باور به یافتن دوباره مزاری، خیره می‌شود. با هر کاری، به احتمال کاری از جنس کار مزاری، به وجد می‌آید.

“

آن «دولت مستعجل»، آن ستاره دم صبح، چه دیر آمد و چه خوش درخشید و چه زود رفت. هزاره به هر کسی، به هر چهره‌ای، با باور به یافتن دوباره مزاری، خیره می‌شود. با هر کاری، به احتمال کاری از جنس کار مزاری، به وجد می‌آید. هزاره به همین دلیل، محتاط است. شاید هم به همین دلیل، بی‌باک و بی‌مبالات. هزاره، مزاری می‌پالد. درست مانند همان نوحه‌ای که از زبان زینب، در لهجه‌های متفاوت روضه‌خوان‌های هزاره انعکاس می‌یافت: «گلی گم کرده‌ام، می‌جویم او را / به هر گل می‌رسم، می‌بویم او را!»

یادم هست که در روز سوم رفتن باب‌ه، در حسینیه «صدر» در پشاور، سخنی از همین جنس گفتم: «امروز هر هزاره‌ای که از غرب کابل بیرون شده است، یک شاخه نور است که به سراسر دنیا پخش می‌شود.» این نور سرگردان، حامل شعاعی است از یک «وجود معنادار و معنابخش» به اسم «مزاری». وجودی که هم مو دارد و هم ناخن پا. هم مغز دارد و هم جگر و روده و ادرار. هم قلب و عاطفه و نگاه دارد، هم مشیت و خشم و عصیان و شهوت. آزمون ما این است که این «وجود» شقه‌شده هزاره در پاره‌های متفاوت را چگونه به یک «وجود معنادار و معنابخش» تبدیل می‌کنیم: به یک مزاری.